

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: هفدهم - پاییز ۱۳۹۲

از صفحه ۱۳۳ تا ۱۴۸

نگاهی به منظومه تعلیمی - غنایی «حسن ارباب‌کش»

از میرزا تورسون‌زاده، شاعر تاجیک*

مرجان علی اکبرزاده^۱

مرئی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین - پیشوا - ایران

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رودکی دوشنبه - تاجیکستان

چکیده

با توجه به این‌که شناخت و بررسی ادبیات فارسی در بیرون از مرزهای کشورمان، به منظور پاس‌داشت و اشاعه آن، امری ضروری به نظر می‌رسد، در مقاله حاضر، منظومه تعلیمی - غنایی «حسن ارباب‌کش» از شاعر بنام معاصر تاجیک، میرزا تورسون‌زاده (۱۹۱۱م-۱۹۷۷م)، مورد ارزیابی قرار گرفته است. از آنجا که شاعر مذکور یکی از نمایندگان مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی تاجیکستان است، شعر او اغلب ویژگی‌های این مکتب را دارا است که در متن مقاله، ضمن بررسی شواهدی از داستان مورد نظر، این خصایص، کاویده شده است. از جمله مهم‌ترین موارد، تقابل سنت و مدرنیته در داستان مذکور است. به‌گونه‌ای که شاعر سوسیالیست سعی دارد بر اساس افکار حزبی آن روزگار تاجیکستان علاوه بر القای تفکرات حزبی به مخاطبان، از سنت‌های اجتماعی و فرهنگی، فاصله گرفته به تفکرات مدرن و البته سوسیالیستی روی آورد. داستان، منظومه‌ای تعلیمی - غنایی است، زیرا شاعر علاوه بر پندهای غیرمستقیم، دعوت به مدرنیزه شدن و البته اشاعه سوسیالیسم، به روایت عشق حسن و صدف نیز پرداخته است.

کلید واژه‌ها: تعلیمی و غنایی، شعر معاصر تاجیکستان، حسن ارباب‌کش، حسن و صدف،

میرزا تورسون زاده

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۷

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: mak294@yahoo.com

مقدمه

می‌دانیم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م روسیه که در تاجیکستان با انقلاب خلقی بخارا در ۱۹۲۰ م شکل گرفت، «برای مطالعه بیشتر در خصوص انقلاب بخارا ر. ش به: (عینی، ۱۳۸۱: ۱۰۹-۱۷)» تأثیر بسیار زیادی بر ادبیات تاجیکستان نهاد. به ادبیات تاجیک در دوره تسلط شوروی سابق، اصطلاحاً ادبیات شوروی- تاجیک گویند. حدود ۷۰ سال سیطره فکری، سیاسی، اقتصادی و... روسیه بر تاجیکستان، چنین ادبیاتی را پدید آورد، که بخش اعظمی از آن مکتب رئالیسم سوسیالیستی است و باید گفت از حدود ۱۹۱۸م در تاجیکستان آغاز شد. هرچند با مرگ استالین و از زمان پیدایش برخی آزادی‌های سیاسی (۱۹۵۳م با روی کار آمدن خروشچف) کم‌رنگ شد اما هم‌چنان تا حدود سال‌های ۱۹۸۰م به‌طور جدی ادامه یافت، تا این‌که با استقلال تاجیکستان در ۱۹۹۱م با این‌که از میان رفت اما رد پای تفکرات و اندیشه‌های آن را هنوز هم می‌توان در شعر تاجیکستان مشاهده کرد. شعر رئالیسم سوسیالیستی چنین ادعا می‌کند که نسبت به امور اجتماعی دارای دیدگاهی واقع‌گرایانه است، اما در حقیقت دیدگاه چنین شعری کاملاً حزبی و سوسیالیستی است. این امر، در شعر داستانی «حسن ارابه‌کش» از میرزا تورسون‌زاده (۱۹۱۱م-۱۹۷۷م) شاعر نامدار تاجیک به‌روشنی مشهود است. سال‌های درج شده تولد و وفات شاعران که در کنار نام هر شاعر ذکر شده، برگرفته از: (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۱: به ترتیب حروف الفبا)

منظومه مورد نظر، که در اصل شامل ۸۹۴ بیت بوده، به شیوه‌ای تحلیلی مورد ارزیابی قرار گرفته، ضمن بیان خلاصه‌ای از داستان به ذکر شواهد مثال نیز پرداخته شده است. رویکرد مقاله، از دیدگاه سبک‌شناسانه توجه به سطح فکری داستان مورد نظر است و بدین ترتیب ابیات آن از منظر غنایی و تعلیمی، مورد کاوش قرار گرفته.

درخصوص پیشینه این تحقیق باید گفت متأسفانه ادبیات فارسی برون‌مرزی به‌ویژه ادبیات تاجیک، به علت بعد مسافت و همچنین عدم آشنایی اغلب پژوهشگران با خط سریلیک، چندان مورد توجه و تحقیق ایرانیان قرار نگرفته است. هرچند که موضوع مقاله به‌گونه‌ای مجزا توسط تاجیکان نیز بررسی نشده است. با این حال، برخی از پژوهشگران ایرانی و تاجیک که به بررسی ادبیات و شعر تاجیک پرداخته‌اند، گهگاهی به شعر میرزا

تورسون زاده نیز نظری داشته‌اند. از جمله: شهاب الدین شجاع، علی اصغر شعر دوست، محمدجان شکوری، علی رضا قزوه، رحیم مسلمانیان قبادیانی و علی موسوی گرمارودی، اما هیچ یک از تحقیقات انجام شده نیز، به‌طور اخص به موضوع یادشده نپرداخته است.

متن اصلی

از ابتدای پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م در روسیه مبارزه و بحث‌های شدیدی میان مکاتب و تشکل‌های ادبی در مورد چگونگی ادبیات شوروی و ارزش‌ها و ملاک‌های آن آغاز شد. اندک اندک شخص‌لنین، بنیان‌گذار شوروی، وارد این بحث‌ها شد و برای ادبیات شوروی تعیین تکلیف کرد. بدین ترتیب در دهه اول پیروزی انقلاب اکتبر، کمونیست‌ها شعار «برای ادبیات کارگری» را مطرح کردند که هدف اصلی آن خلق آثار کارگری توسط کارگران برای خود آنان بود. بر اساس نظر تئوریسین‌های مکتب رئالیسم سوسیالیستی هیچ‌کس بهتر از خود کارگر واقعیت زندگی او را نمی‌تواند به تصویر بکشد. برای رسیدن به این هدف، حزب کمونیست در سال ۱۹۲۴م در انجمن هشتم خویش، به‌طور آشکارا سیاست‌های خود درباره ادبیات را اعلام و دستور لازم را برای کمک و آماده کردن لشکر جدید ادیبان از طبقه کارگر صادر کرد! به شهادت «ل. لیوین» یکی از فعالان بحث و مناظره‌های ادبی از آن سال‌ها به بعد، فعالیت دیگر انجمن‌های ادبی، ممنوع اعلام شد! «اقتباس آزاد از: (ذبیح‌الله، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۰)»

به نظر بولشویک‌ها همه ارزش‌ها و سنت‌های موجود تا قبل از وقوع انقلاب کارگری عناصر فئودالی و واپس‌گرا بوده، باید از آن‌ها به کلی دست کشید. به نظر آن‌ها جامعه نو نیاز به ادبیات و فرهنگ نو دارد. با همین دیدگاه بود که نه تنها سنت‌های ادبی بلکه بسیاری از سنت‌های فکری و فرهنگی جماهیر تحت تسلط شوروی سابق، به زیر سوال رفت. به قول دکتر شعر دوست: «در حقیقت وقایعی که در آن سال‌ها بر سر ادبیات و فرهنگ تاجیک آمد یک نوع مرزبندی با خطوط قرمز و فیلترینگ ادبی است تا تحول ادبی.» (شعر دوست، ۱۳۹۰: ۲۴۶)

اشعار مکتب رئالیسم سوسیالیستی در بسیاری از موارد، اشعاری، قالبی، دیکته شده، خشک و کاملاً شعارزده به شمار می‌رود، در واقع شاعر، برای آفرینش زیبایی و هنر، با دیدی شاعرانه و هنرمندانه شعر نمی‌سراید، بلکه تنها برای بیان و اشاعه افکار حزبی خود شعر می‌سراید و آنچه خلق می‌کند، الزاماً شعر نیست که در واقع نظم است. چراکه اغلب فاقد روح زیبایی‌شناختی است! اصولاً در شعر شوروی تاجیک مجالی برای هنرنمایی و به کار گرفتن ابزارهای زیباشناختی وجود ندارد نه این که شاعر این دوره، توان آن را ندارد بلکه اصولاً تعریفی که از هنر در این دوره ارائه می‌شود، چنین دید زیبایی‌شناسانه را مردود و مطرود می‌شمارد.

در کتاب لغت اصطلاحات ادبیات‌شناسی نیز، در زیر رئالیسم سوسیالیستی، این مکتب، سرشار از ایده‌آل‌های کمونیستی، وطن‌دوستی شوروی و تمجیدگر کار، معرفی شده است. «اقتباس آزاد از: (هادی‌زاده و دیگران، ۱۹۶۴م: ص ۸۵) و (سید حسینی، ۱۳۷۵: ص ۱۸۷)» باید گفت شعر تاجیکستان حتی امروزه نیز در مقایسه با شعر ایران، به جهت کمبود تصویرآفرینی و خیال‌انگیزی از کاستی‌های قابل توجهی برخوردار است. «برای مطالعه بیشتر در خصوص شعر معاصر تاجیکستان، ر. ش به: (علی اکبرزاده، ۱۳۸۹: ۱۲۶۱-۱۲۴۹)» یکی از شاعران برجسته تاجیک که پیوسته به شورایی بودن خود (پیوسته بودن به سرزمین شوراها و حزب کمونیست) افتخار داشته، **میرزا تورسون‌زاده** (۱۹۱۱م-۱۹۷۷م) است. او در نظام حکومت سوسیالیستی به عنوان شاعری خلقی مطرح است. برخی از عناوین وی عبارتند از: «نخستین عنوان‌دار «شاعر خلقی تاجیکستان» در سال ۱۹۶۱م، عالی‌ترین عنوان اتحاد جماهیر شوروی «قهرمان کار سوسیالیستی» در سال ۱۹۶۷م، برنده جایزه لنین، عضو پارلمان اتحاد شوروی، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸: ۳۰۶) البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هنگام مطالعه زندگی دیگر شاعران برجسته این دوران نیز، به نظایر این عناوین بسیار برخورد می‌کنیم. به عبارتی تمامی شاعران برجسته مکتب رئالیسم سوسیالیستی، به گونه‌ای با مردان سیاست نیز در تعامل بوده‌اند و گرنه قطعاً در چنان فضای رعب‌آور سیاسی، هرگز مجال شاعری نمی‌یافتند! وی را می‌توان در زمره شاعران معاصر نسل دوم تاجیک به شمار آورد. نسل اول، شاعران یکصد سال گذشته تاجیک را

گویند. شاعرانی چون: صدرالدین عینی (۱۸۷۸م-۱۹۵۴م)، پیرو سلیمانی (۱۸۹۹م-۱۹۳۳م) و محمدجان رحیمی (۱۹۰۱م-۱۹۶۸م). در واقع اینان بازماندگان نسلی بودند که آشنایی بسیاری با ادبیات ایران و تا حدودی عرب داشتند و تا حد بسیاری خواه در قالب و خواه در محتوا، سنت‌گرا به شمار می‌رفتند. در خصوص شاعران نسل دوم تاجیک می‌توان گفت: نسل دوم متعلق به شاعرانی است که هم‌زمان با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م روسیه به دنیا آمدند و یا دوران طفولیت خود را می‌گذراندند. شاعرانی چون باقی رحیم‌زاده (۱۹۱۰م-۱۹۸۰م)، عبدالسلام دهاتی (۱۹۱۱م-۱۹۶۲م)، میرزا تورسون‌زاده (۱۹۱۱م-۱۹۷۷م)، میر سعید میر شکر (۱۹۱۲م-۱۹۹۳م) و حبیب یوسفی (۱۹۱۶م-۱۹۴۵م). اینان همان قدر که نگاهبان شعر فارسی بودند، نگاهبان چراغ لنینی هم بودند و تا حدی با شعرهای خلقی و سوسیالیستی خود، پل پیوند ادبیات تاجیک و شوروی شدند. «اقتباس آزاد از: (فروه، ۱۳۷۷: ۲۲)» در واقع صدرالدین عینی-پدر ادبیات معاصر تاجیک-پیشگام شاعران این مکتب، به شمار می‌رود، به ویژه با سرودن شعر «مارش حریت» (عینی، ج ۳، ۱۹۷۸ م: ۱۲۰) که آن را در ۱۹۱۷ م سرود. «برای مطالعهٔ بیشتر در خصوص شعر عینی ر. ش به: (شکوروف، ۱۳۶۷: ۹۷-۹۵) و نیز: (مینازوف، ۱۹۵۸، ۱۲۰-۲۳)»

میرزا تورسون‌زاده (۱۹۱۱م-۱۹۷۷م) در داستانی بلند به نام «حسن اربابه‌کش» روایت زندگی حسن و عشق او به «صدف» را شامل ۸۹۴ بیت به نظم کشیده (سال نظم ۱۹۵۴م) که در آن نه تنها باورهای سوسیالیستی موج می‌زند، بلکه توجه به تحولات اجتماعی که در راستای انقلاب کمونیستی شکل گرفته و به نظر شاعر موجب پیشرفت و تمدن تاجیکان شده نیز، قابل تأمل بسیار است. شاعر، این اثر خود را - آن‌چنان که معمول شاعران آن روزگار بوده - «به عید با شرف بیست و پنجمین سالگرد جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان» بخشیده است! (تورسون زاده، بی تا: ۲۵۷)

اکنون به داستان مذکور نگاهی می‌افکنیم آن‌گاه برخی نکات و رویکردهای تعلیمی-غنائی این اثر را بررسی می‌کنیم:

داستان در دوشنبه شکل می‌گیرد که روستای کوچکی بیش نیست. سخن از ظلم و جور حکومت پیشین بر مردمان است و تلاشی که اکنون دولت نوحاسته کمونیست برای سروسامان دادن اوضاع خلق، به کار می‌برد:

«کمونیستان یراق و خامه به دست مملکت را اداره می‌کردند

به همه کارهای کم‌بغلان با محبت نظاره می‌کردند...»

(کم‌بغل: فقیر و بی چیز) (همان: ۲۶۰)

قهرمان اصلی داستان، حسن ارابه‌کش (درشکه‌چی)، جوانی است قوی و مغرور و شیفته اسب خود، آن گونه که به شغل خود نیز افتخار می‌کند و بدین جهت به شهرتی نیز دست یافته، مردم او را «حسن اسب‌باز» نامیده‌اند. روزی که قهرمان داستان، با ارابه خود، عروسی را به مجلس عروسی می‌برده، در آن مجلس شادمانی، شیفته دختری صدف نام می‌شود:

«به حسن دم به دم نگه می‌کرد دختری از کنار دزدیده

ناز می‌کرد و روی را می‌تافت زیر لب نازکانه خندیده»

(همان: ۲۷۴)

پس از آن گویی آن چشمان، پیوسته او را دزدانه می‌نگرند:

«از لب بام‌گوشه‌ای می‌کرد به حسن دختری همیشه نگاه

به جوان ارابه‌کش می‌داد گوئیا از نگاه توشه راه...»

(همان: ۲۷۷)

در ادامه، قرار می‌شود حسن چند مسافر را با ارابه خود به ترمذ برساند که بتوانند با قطار به مسکو بروند. در میان مسافران، علاوه بر شاعر- راوی داستان- دکتری روس و مهربان به نام «ایوان کوزمیچ» وجود دارد، که قصد دارد وضعیت بیماری‌های موجود در دوشنبه را به مسکو گزارش کرده، تقاضای تأسیس بیمارستان کند. هدف مسافران، جستجوی علم و فن و ادای وظیفه است.

در طی این سفر از مناطق گوناگونی عبور می‌کنند. از جمله به دره زادگاه شاعر - حصار قره تاغ - می‌رسند. در نتیجه، خاطرات او که تمامی مربوط به آشنایی با روس‌ها است، زنده شده، احساسات نوستالژیک وی برانگیخته می‌گردد:

اولین بار من، برادر روس لشکر سرخ، عسکر دلسوز من نوشتم به روی خط‌برگم اولین بار داشتم محکم...»	«در همین تنگنا شناخته‌ام اولین بار دیده‌ام با چشم اولین بار حرف روسی را سخن عدل را به گوش خود
--------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------

(همان: ۲۸۶-۲۸۵)

حسن که خود از دوری صدف غمگین است در راه ماشینی را می‌بیند که از مسکو آمده و به خاطر آن هیاهویی برپاست. او که اولین بار است ماشین می‌بیند، از دیدن رقیب، بسیار نا امید می‌شود به‌ویژه که اسب هم از صدای ماشین می‌ترسد:

خویش را از مشینه عاجز ساخت سخت ترساند و در قفا انداخت...»	«ننگش آمد، که اسب نامی او اسب را سیگنل بلند مشین
--------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------

(همان: ۲۹۶)

حسن جسارت به خرج می‌دهد و با ماشین رقابت می‌کند که البته نزدیک است مسافران خود را به کشتن دهد اما فقط عینک دکتر مهربان می‌شکند. حسن، پیوسته در راه، به بیان حکایاتی در باره شجاعت خود و چالاکی اسبش می‌پردازد. سرانجام به ایستگاه قطار ترمذ می‌رسند و حسن، آنان را - که برای انجام ماموریت به قصد آبادانی، راهی مسکو هستند - بدرود می‌گوید. هنگامی که پس از سال‌ها ماموریت ایشان به اتمام می‌رسد و به ترمذ و پس از آن به دوشنبه باز می‌گردند، از دیدن این همه پیشرفت در سایه حکومت شوراهای، متعجب می‌شوند و شاعر به ستایش شوروی می‌پردازد:

«خلق برده ست راه‌آهن را
کشورم را همیشه پیوسته ست
با زمینی که در دل گرمش
تا به شهر دوشنبه نوآباد
با روسیه، زمین بخت و نجات
خلق‌ها جا گرفته چون فرزند...»

(همان: ۳۰۳)

سپس شاعر، ستایش روسیه را ادامه داده و می‌گوید به خاطر نوازش‌های روسیه تاجیکان سرافراز شده‌اند. روسیه قادر است «همه را شان و اعتبار دهد» و به جهانیان «بخت و اقبال بی‌شمار دهد» (همان، ۳۰۳) آنگاه شاعر، اظهار خوشنودی می‌کند که دوشنبه مرکز دانش و صنعت شده است و کارخانه‌های بسیاری در آن بنا گشته اما در میانه این زندگی متمدن فقط یک ارباب‌کش وجود دارد و او کسی نیست جز حسن. دکتر و حسن یکدیگر را ملاقات می‌کنند و البته دکتر به پیشنهاد حسن در خصوص سوار شدن بر ارباب، پاسخ منفی می‌دهد و دوران ارباب‌سواری را در روزگار تمدن، سپری شده می‌شمارد. حسن نیز که این روزها بازار کساد دارد، بیش از پیش اندوهگین می‌شود و دلتنگ صدف، که ازو بی‌خبر است و نمی‌داند هنوز دل‌بسته اوست یا خیر:

«بلکه او دوستم نمی‌دارد
بلکه این سیر و گشت‌های مرا
به من اما نمی‌کند معلوم
در دل خویش می‌کند محکوم...»

(همان: ۳۱۲)

آنگاه شاعر به عنوان راوی، لب به اعتراض می‌گشاید و رفتار حسن را در رویارویی با صدف به نقد کشیده، او را گناهکار می‌خواند. زیرا با صدف مانند عشاق برخورد نکرده، زبان خوشی ندارد و هرگز آشکارا عشق و دوست‌داری خود را به او ابراز نکرده است. سپس حسن تصمیم می‌گیرد برای دیدن صدف به خانه او برود:

«دست لرزان عاشق شیدا
دل محبوبه پریده خیال
حلقه بی‌انتظام بر در زد
به تپش چون دل کبوتر زد»

(همان: ۳۱۴)

محبوبهٔ پریده‌رنگِ حسن، که در سایهٔ درخت تاک مشغول درس خواندن است، به او

چنین گوید:

«سنگدل بودئی تو دانستم
خبری را نمی‌فرستانی
نه خودت می‌کنی سراغ از من
مگر این است لاف عشق زدن؟»

(همان: ۳۱۵)

صدف همچنان به حسن چشم می‌دوزد تا شاید سخنی گرم یا لبخند و ملایمتی از او دریافت کند اما حسن می‌گوید برای بردن او آمده است و از این پس، اربابه، خانهٔ آن‌دو خواهد بود! صدف که از حسن، دلگیر و در ادامهٔ تحصیل جدی است، گوید:

«مکتبم خواندم تمام که شد
حاضر اما سعادت خود را
می‌توانی که دربه‌در گردی
می‌توانی که باز هم دیری
ثانیا اختیار شوی کنم
در ره علم جستجوی کنم
باز چون لولیان هرجایی
سفرت را دوام بنمایی...»

(همان: ۳۱۹)

بدین ترتیب با موضع‌گیری کاملاً مشخص صدف، که تحصیل را بر ازدواج مقدم شماره، حتی پس از پایان تحصیل نیز، خود را در انتخاب همسر مختار می‌داند، حسن نیز تصمیم خود را چنین می‌گیرد:

«حسن از شهر، چند ساله برفت
رحم اگر در دل صدف افتد
به غریبی دگر نمی‌آید
شاید او را سراغ بنماید...»

(همان: ۳۲۲)

حسن، راهی ولایت کولاب می‌شود در آن‌جا برای جابه‌جا کردن آرد به خدمت محترمی درمی‌آید که با احتکار خود به زعم شاعر، به دولت جوان کمونیست ضربه می‌زند. او که با وجود اندک بودن نقش خود، شخصیت منفی داستان به شمار می‌رود، به تبعیض طبقاتی معتقد است و می‌گوید گدا همیشه گداست و پادشاه، سایهٔ خداست! حسن که یارای تحمل او را ندارد، وی را ترک می‌گوید و در راه، در کمال شگفتی و شادی، نامه‌ای از

صدف دریافت می‌کند! اما او که سواد خواندن ندارد، مستاصل می‌شود. این‌جاست که تصمیم به بازگشت و رها کردن شغل خود و کار با ماشین می‌گیرد! او راننده می‌شود و برای دیدن صدف به کنار مکتب او می‌رود اما چون جواب نامه او را نداده، تردید دارد که بتواند دلش را نرم کند:

<p>یاد محبوبه کرد یاد صدف گر صدف نیست نیست شان و شرف دوست شرط است دوستدار کجاست؟ مهربان و عزیز یار کجاست» (همان: ۳۵۶-۳۵۵)</p>	<p>«رفت از سایه درخت چنار بی‌صدف زیستن بود مشکل غم اگر هست، غم‌گسار کجاست میل یاری اگر به سر داری</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

حسن که پنهانی مکالمه صدف با همکلاسی‌هایش را شنیده، درمی‌یابد که او چگونه به طعنه‌های آنان در مورد عشق‌شان پاسخ می‌دهد، امیدوار می‌شود. مدت‌ها می‌گذرد، صدف اکنون معلم برجسته و دلسوزی است که برای پیشرفت علم از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و همه اهالی منطقه نیز به او می‌بالند سرانجام، روزی حسن با ماشینی که به نظر راوی، نمودار شکوه و افتخار است به سراغ صدف می‌آید. با تمجید او مواجه می‌شود و خود نیز این‌چنین صدف را می‌ستاید:

<p>تو هم از دختران نیابی در چنین دلبری و دل‌یابی» (همان: ۳۷۰)</p>	<p>«راستش را صدف اگر گویم کس ندیدم که مثل تو باشد</p>
---------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------

صرف نظر از اشکالات بسیار در وزن و قافیه شعر، که خارج از موضوع بحث رساله حاضر است و به هر حال یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر تاجیک به شمار می‌رود، و قابل بحث و تأمل بسیار، باید گفت منظومه مذکور یکی از بهترین مثال‌های ادبیات تعلیمی - غنایی و البته سوسیالیستی در دوره مورد مطالعه به شمار می‌رود. در واقع داستان مذکور، نظم است سیاسی - اجتماعی که به برخی مسائل عاشقانه زندگی شخصیت اصلی داستان نیز پرداخته است! بنابراین دیدگاه نادر نادرپور درباره تورسون‌زاده که پس از سفر به

تاجیکستان، گفته بود: «سیاست تورسون زاده بر شعر او مقدم است.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۸: ۳۰۶) کاملاً صحیح به نظر می‌رسد و البته می‌بایست به گفتهٔ ایشان افزود که این مساله در خصوص تمامی شاعران شوروی تاجیک، ملموس و مشهود است. شیوهٔ داستان‌پردازی آن‌قدر ساده است که گاه به روایت کودکان می‌ماند. البته فضای روستایی دوشنبهٔ آن روزگار و سادگی و بی‌پیرایگی شخصیت اصلی - حسن - نیز به خلق چنین سادگی کمک می‌کند. هرچند باید گفت اصولاً سادگی بیان و شیوهٔ عامیانه، سبک شخصی داستان‌های میرزا تورسون زاده به شمار می‌رود. او از این طریق، با سهولت تمام با مخاطب خود ارتباط ایجاد کرده، افکار و درونیات خود را به وی منتقل می‌سازد. این شیوه، در تمامی داستان‌های او مشهود است. از جمله، منظومه‌های زیبایی چون: «جان شیرین»، «دل دل زینب»، اپرا نغمهٔ «شورش واسع»، «عروس از مسکو»، «قصهٔ هندوستان»، «صدای آسیا» و برخی دیگر که تعدادی از آن‌ها نیز به روی صحنه اجرا شده است. نباید از نظر دور داشت که علاقهٔ شاعر، نسبت به ادبیات عامیانه، به سالها قبل باز می‌گردد. چراکه او در سال ۱۹۴۰م گلچین ارزشمندی از شعر عامیانه به نام «نمونه فولکلور تاجیک» را گردآوری و منتشر ساخت.

داستان اصلی مورد بحث ما، «حسن ارابه‌کش»، تلفیقی از شعر عامیانه و ادبیات کلاسیک به شمار می‌رود که روی به سوی مدرن شدن دارد. این داستان، چگونگی پیشرفت تاجیکستان در عرصه‌های صنعتی، اقتصادی و فرهنگی را پس از جنگ جهانی به‌خوبی بیان می‌دارد. عبور از مرحلهٔ ارابه‌کشی به کامیون بارکشی، چگونگی ایجاد همکاری در مسیر پیشرفت میان روس‌ها و تاجیکان. تغییر ارزش‌های جامعه، لزوم سوادآموزی، آزادی زنان و حضور آنان در عرصه‌های اجتماعی. همان‌گونه که دیدیم شاعر به هر بهانه‌ای به ستایش شوروی و بیان تفکرات حزبی خود می‌پردازد و نه تنها تمام پیشرفت و اعتلای تاجیکستان را مرهون شوروی ناجی می‌داند، بلکه اصولاً بر اساس بینش آن روزگار، تاجیکستان جایی نیست جز یکی از جماهیر شوروی. در واقع، بخشی است از پیکری یک‌پارچه و البته هدفمند و حزبی. ایجاد دو تصویر کاملاً متضاد از دوشنبه، یکی روستایی فقیر و عقب‌مانده اما دیگری پس از تلاش‌های دولت، شهری متمدن و آبادان، مبین همین دیدگاه است. شخصیتی چون دکتر روس «ایوان کوزمیچ» که در داستان، بسیار مهربان و دلسوز تاجیکان به

تصویر کشیده شده نیز در همین راستا قرار دارد. اما در مقابل، شخصیت بسیار منفی محترکری است که حسن مدتی نزد او کار می‌کند اما تحمل نیاورده او را ترک می‌گوید. این محترکری در واقع نمادی است از قشر سرمایه‌دار که دشمن حزب کمونیست به شمار می‌رود. او که بازمانده فئودالیسم است، بسیاری از خصوصیات منفی را داراست، زیرا محترکری، ظالم و غیر منطقی است که از راه‌های ناخوب ثروت‌اندوزی می‌کند. شخصیت اصلی داستان - حسن - در واقع کسی است که تقریباً تا اواخر داستان حاضر نیست خود را با تغییرات و تحولات جامعه مدرن، هم‌سو سازد او به سنت‌ها چنگ زده و خود در چنگال عقب‌افتادگی، جهل و بی‌سوادی اسیر شده. او حاضر نیست تکنولوژی روز را بپذیرد و ارابه خود را رها کند. حتی حاضر نیست تحولات مثبت جایگاه زن مدرن امروز را بپذیرد. او که در خصوص علاقه صدف به درس خواندن فاقد درک به شمار می‌رود، در مورد ایجاد رابطه نیز از نوعی کم‌فهمی عامیانه برخوردار است به طرزى که هرچند عاشق صدف است اما شاعر از او گلایه می‌کند که هرگز این دوست‌داری را به صدف ابراز نکرده است. در واقع صدف در داستان، نماینده زن مدرن تاجیک به شمار می‌رود. او شیفته تحصیل و علم‌اندوزی است و می‌بینیم داستان نیز با پایان خوش معلم شدن او به سرانجام می‌رسد. یعنی بر جایگاه زن در جامعه تأکید شده. اما آنچه غیر معمول به نظر می‌رسد آن است که صدف به حدی مدرن شده که در هیچ جای داستان عاشقانه او و حسن، حتی هنگامی که حسن به در منزل او می‌رود، خبری از خانواده او نیست چه رسد به دخالت یا مخالفت آنان! گویی او زنی متمدن و مستقل به تصویر کشیده شده که در تصمیم‌گیری‌های خود کاملاً مختار است و به نظر می‌رسد چنین رویکردی به‌ویژه در آن روزگار تاجیکستان، داستان را ایده آلیستی جلوه می‌دهد. زیرا چنین امری برای دختر کم سن و سال امروز تاجیکی، یا حتی ایرانی نیز، بعید به نظر می‌رسد! در حقیقت، شاعر مکتب رئالیستی، آن‌چنان افراطی در حذف سنت‌های جامعه و جای‌گزین ساختن آرمان‌های کمونیستی می‌کوشد که از این منظر، اثر او نه تنها رئالیستی به شمار نمی‌رود بلکه کاملاً ایده‌آلیستی جلوه‌گری می‌کند! نباید فقدان حضور خانواده صدف را در داستان از نظر دور داشت. باید گفت این مورد نیز در راستای سعی حزب کمونیست حاکم بر شوروی سابق، به منظور دور ساختن جمهوری‌های پانزده‌گانه

تحت سلطه از سنت‌های ادبی، فکری و به طور کلی فرهنگی به شمار می‌رود. درحقیقت مجموعه‌ای از این سنت‌ها، فرهنگ یک قوم را ساخته، آن را پایدار می‌سازد. در حالی که اصولاً هدف حزب، ایجاد کشوری یک‌پارچه بدون قومیت و فرهنگ‌های متعدد بود. کشوری به نام اتحاد جماهیر شوروی که دیگر جمهوری‌ها، تنها بخشی از پیکرهٔ تنومند او به شمار می‌رفتند. در تمامی طول داستان، صدف به عنوان نمایندهٔ جامعهٔ مدرن و یک زن امروزی با حسن مخالف مدرنیته و بی سواد، در تضاد است و در واقع هرچند عاشق اوست، به او جواب منفی می‌دهد. اما هنگامی که حسن با تحولات جامعهٔ مدرن همسو می‌شود، ارابه را فراموش می‌کند و به ماشین روی می‌آورد داستان تغییر رویکرد می‌دهد و نگاه صدف به او مثبت می‌شود. جالب آن‌که با ایجاد تحولات درونی در حسن، در خلق و خوی عامی مسلک او نیز تغییر رخ می‌دهد و قدرت بیان احساسات درونی خود را به دست می‌آورد. آن‌گونه که در پایان داستان، صدف را به عنوان دلبری نایاب مورد تحسین قرار می‌دهد! در واقع داستان، تقابل سنت و مدرنیته به شمار می‌رود و این مدرنیته به زعم شاعر در سایهٔ حزب کمونیست و در کنف حمایت شوروی حاصل شده است! در بسیاری از موارد به نظر می‌رسد عشق، در حقیقت بهانه‌ای به شمار می‌رود برای رسالت سیاسی- عقیدتی شاعر و می‌توان نمونه‌های بسیاری از این نوع را در اشعار ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷م/۱۲۶۶ه.ش در کرمانشاه- ۱۹۵۷م/۱۳۳۶ه.ش در مسکو)، پیرو سلیمانی (۱۸۹۹م- ۱۹۳۳م)، محی‌الدین امین‌زاده (۱۹۰۶م-۱۹۶۶م)، باقی رحیم‌زاده (۱۹۱۰م-۱۹۸۰م)، حبیب یوسفی (۱۹۱۶م-۱۹۴۵م) و دیگران برشمرد که ذکر آنها موجب اطالۀ کلام شده و خود مقاله‌ای جداگانه را شایسته است. صرف نظر از اصرار شاعر در القای تفکرات سوسیالیستی خود، باید گفت این اثر ادبی به جنبه‌های بسیار نوینی پرداخته و با دیدگاهی نوگرا توانسته، عقاید و سنت‌های کهنه و پوسیدهٔ فرهنگی را به دور افکنده، جانی تازه را در کالبد تاجیکستان به تصویر کشد. جایی که ارزشمندی یک دختر به سواد و دانش‌اندوزی اوست و آن‌چنان که از متن داستان برمی‌آید کوشش او در راه دشوار دانش‌آموزی نه تنها موجب پیشرفت خود او می‌گردد و او را در عرصهٔ اجتماع موفق می‌سازد، بلکه موجب ایجاد تحول در عاشق او نیز شده، او را از فردی جاهل که حاضر نیست ابزارهای زندگی کهنه مثل ارابه

را کنار بگذارد، به فردی ماشین سوار و خواهان تغییر و تحول مبدل می‌سازد. نکته جالب توجه آن است که بر خلاف سنت‌ها که معمولاً مرد تغییر می‌کند و زن به تبع او پیشرفت می‌کند و به ناچار برای همسو شدن با او متحول می‌شود، در این داستان، مرد به پیروی از محبوب خود دچار تحولات بنیادین می‌گردد. یعنی در تمام طول داستان، صدف که نمونه یک زن تحصیل‌کرده و مدرن به شمار می‌رود، همیشه چند مرحله از حسن متحجر، از نظر دیدگاه، نحوه عملکرد و شخصیت، در مراتب بالاتری قرار دارد. در واقع گویی شاعر می‌خواهد گوشزد کند که نه تنها علم‌آموزی زنان اشکالی دربر ندارد، بلکه می‌تواند منشا پیشرفت برای مردان و به طور کلی جامعه گردد. در این داستان نه تنها شاعر، برابری حقوق زن و مرد را تلویحاً بیان کرده بلکه به طرزی هنرمندانه اشاره دارد، زنی که دانش آموخته، از مرد بی‌سواد، برتر است و قادر خواهد بود او را راهنمایی کند و در مسیر پیشرفت با خود همسو سازد.

نتیجه‌گیری

با بررسی داستان، کاملاً مشهود است که واقع‌گرایی شاعر رئالیسم سوسیالیستی، چیزی نیست جز نگرستن یک‌سویه از دریچه چشم حزبی! به هر حال آنچه به نظر ادبای حزبی واقعیت به شمار می‌رفته، همین بوده است ولاغیر. باید گفت منظومه تعلیمی - غنایی یاد شده، بیش از آنچه تعلیمی باشد، تبلیغی به نظر می‌رسد، چراکه گویی شاعر بر آن است با پیش چشم کشیدن بدبختی‌ها و عقب ماندگی‌های تاجیکان، قبل از انقلاب اکتبر و رویارویی آن با پس از دوره تسلط شوروی و به زعم شاعر، برآمدن آفتاب تمدن و خوشبختی بی‌قید و شرط، به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم پردازد. هرچند که نباید کوشش شاعر را در بهبود وضعیت جامعه خود به‌خصوص در زمینه: ترویج سوادآموزی، توسعه علم و فن، توجه به پیشرفت زنان و بسیاری از موارد دیگر از نظر دور داشت، اما به هر حال تمامی این پیشرفت‌ها نیز به زعم شاعر در سایه تفکرات سوسیالیستی امکان‌پذیر است و بس.

از سوی دیگر وجه غنایی داستان یعنی عشق حسن و صدف، کاملاً تحت الشعاع سیاست قرار گرفته. گویی شاعر، شخصیت صدف را آفریده و در داستان خود جای داده

فقط بدین منظور که او به عنوان زن مدرن تاجیک آن روزگار، و به عنوان نمونه‌اعلای تحولات مثبت سوسیالیستی مطرح باشد. این منظومه همان‌گونه که از بررسی نمونه‌ها نیز برمی‌آید بیشتر به نظم می‌ماند تا شعر. چراکه اغلب، فاقد تصویرآفرینی و آرایه‌های ادبی است که می‌تواند دنیای شاعرانه‌ای را در حوزه ادب غنائی رقم زند. هرچند که شاعر توانسته عشقی ساده و روستایی را به تصویر کشد اما به‌رحال کمبود خیال‌انگیزی‌های شاعرانه کماکان شعر را به سوی نظمی صرف، سوق داده است. البته این ویژگی، منحصر به اشعار تورسون‌زاده نیست بلکه همان‌طور که در متن اشاره شد، چنین روی‌کردی یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته مکتب رئالیسم سوسیالیستی در دوره ادبیات شوروی تاجیک به شمار می‌رود.

منابع و مأخذ:

۱. تورسون‌زاده، میرزا. (۱۹۷۱م). کلیات اشعار میرزا تورسون‌زاده (۶ جلدی). ج ۴. دوشنبه: نشریات عرفان.
۲. تورسون‌زاده، میرزا. (بی تا). گلچین اشعار میرزا تورسون‌زاده. با کوشش کمال عینی و لایق شیرعلی. مسکو: اداره نشریات پروگرس. (۴۷۱ صفحه).
۳. ذبیح‌الله، بهروز. (۱۳۸۹). مقاله مفهوم نوگرایی در ادبیات شوروی تاجیک. مجله رودکی. تهران. ش ۶۷ و ۶۸: ۳۱-۳۰.
۴. سیدحسینی، رضا. (۱۳۶۵). مکتب‌های ادبی. دو جلد در یک مجلد. تهران: زمان. جلد دوم. (۶۱۹ صفحه).
۵. شجاع، شهاب‌الدین. (۲۱۱م). بازتاب عنعنه در ایجادیات میرزا تورسون‌زاده. دوشنبه: نشر دانش. (۱۷۰ صفحه).
۶. شعردوست، علی اصغر. (۱۳۷۶). چشم انداز شعر امروز تاجیکستان. تهران: انتشارات بین المللی الهدی. (۳۳۶ صفحه).
۷. شعردوست، علی اصغر. (۱۳۹۰). تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. (۵۷۷ صفحه).
۸. شکوروف، محمدجان. (۱۳۷۶). مقاله سیر ادبی صدرالدین عینی و مرحله‌های آن. نامه فرهنگستان. سال ۳. ش ۳: ۹۷-۷۵.

۹. علی اکبرزاده، مرجان. (۱۳۸۹). مقاله زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان. مجموعه مقالات نخستین همایش ملی سالانه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مشهد. ج ۲: ۱۲۶۱-۱۲۴۹.
۱۰. عینی، صدرالدین. (۱۳۸۱). تاریخ انقلاب فکری در بخارا. با مقدمه‌ای از کمال‌الدین صدرالدین زاده عینی. تهران: انتشارات سروش (صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران). (۲۰۸ صفحه).
۱۱. عینی، صدرالدین. (۱۹۷۸م). کلیات (۹ جلدی). دوشنبه: نشریات عرفان. ج ۳.
۱۲. قزوه، علی‌رضا. (۱۳۷۷). مقاله نسل‌ها و جریان‌های شعری در شعر معاصر تاجیکستان. مجله شعر. تهران. ش ۲۲: ۶۹-۶۴.
۱۳. موسوی گرمارودی، علی. (۱۳۸۸). از ساقه تا صدر. شعر و زندگی شعرای تاجیکستان در قرن بیستم. تهران: قدیانی. (۸۱۶ صفحه).
۱۴. مینیازوف، عبدالقادر. (۱۹۵۸م). پوبلیستکا و نظم استاد صدرالدین عینی. استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.
۱۵. هادی‌زاده و دیگران. (۱۹۶۴م). لغت اصطلاحات ادبیات شناسی. دوشنبه: نشریات عرفان.

Archive of SID